

## ارزیابی انتقادی اخلاق خوارج و سلفی‌های معاصر با رویکرد اخلاق فضیلت‌گرا

مصطفی سلیمانی اصل\*

محمدهادی امین ناجی\*\*

### چکیده

پیشینه تفکر تکفیری و سلفی‌گری معاصر را می‌توان در تفکرات و عقاید و نیز نوع سلوک روحی و اخلاقی خوارج در عصر علوی یافت. این مقاله ضمن نگاه مقایسه‌ای به سلفی‌های معاصر و خوارج با رویکرد اخلاقی به ارزیابی دیدگاه‌های آنها با معیارهای اخلاقی به ویژه بارویکرد اخلاق فضیلت‌گرا پرداخت تا مسیر قضاوت‌های صحیح جوامع مختلف نسبت به اسلام ناب فراهم شده بین فرقه‌های انحرافی و اسلام اصیل تمایز قائل شوند. به جهت تأثیرگذاری حوزه اخلاق و ابعاد مختلف آن ما از منظر اخلاقی به این مقایسه پرداخته‌ایم. حوزه‌های فکری اعتقادی که به نقد و ارزیابی باورهای آنان می‌پردازد نیز نوع عواطف و گرایش‌های باطنی و قلبی ایشان و در نهایت نوع سلوک و رفتار این فرق با توجه به معیارهای اخلاق اسلامی تفاوت‌های چشم‌گیر این فرق انحرافی را با دیدگاه‌های اصیل اسلامی نشان خواهد داد. این پژوهش نشان می‌دهد تشابه اصلی این دو جریان در ابعاد گفته شده کج‌فهمی، قشری‌گری، نفرت، تکفیر مخالفان و استفاده از خشونت است که در این پژوهش سعی شده به روش کتابخانه‌ای ضمن معرفی چارچوب فکری و اخلاقی ایشان دیدگاه‌ها و ویژگی‌های اخلاقی آنان مورد نقد و ارزیابی اخلاقی قرار گیرد.

### واژگان کلیدی

اخلاق تکفیر، اندیشه خوارج، اخلاق جنگ، اندیشه سلفی‌گری، اخلاق سلفی‌گری.

\*. دانشجوی دکتری علوم و معارف نهج‌البلاغه دانشگاه پیام نور تهران، عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان. (نویسنده مسئول)

\*\* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث و نهج‌البلاغه دانشگاه پیام نور تهران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲۰

**بیان مسئله**

نوع تفکرات وهابی‌ها و سلفی‌های معاصر در کنار روحیات و منش اخلاقی که با آن، در مواجهه با دیگر فرق اسلامی منجر به ظهور خشونت و رفتارهای دون شأن انسانی و مخالف صریح عقل و فطرت است از مسائل مهم جامعه معاصر است که نیازمند تحلیل و بررسی است. از مهم‌ترین ابعاد بررسی و تحلیل این فرقه ارزیابی اخلاقی عقاید و باورها و رفتارهای خشونت‌آمیز آنان است. این ارزیابی اخلاقی جهات متعدد دارد. این ارزیابی با رویکردهای مختلف اخلاق‌هنجاری قابل بررسی است. غایت‌گرایی، وظیفه‌گرایی و فضیلت‌محوری مهم‌ترین نظریات هنجاری است که توجیه‌گر خوب و بد اخلاقی است. در این بین بررسی اخلاقی تکفیری‌ها از منظر فضیلت‌گرایی حائز اهمیت است. فضیلت از نظر لغوی به معنای ریحان، برتری و مزیت است. (دهخدا، ۱۳۴۱: ۲۲۷) از نظر اصطلاحی در تعریف فضیلت، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و ادmond پینکافس، این تعاریف را در مقاله‌ای به‌عنوان «فضایل» که در دائرةالمعارف اخلاق، ویراست لارنس سی بکر، به چاپ رسیده، جمع‌آوری و بررسی کرده است. (پینکافس، ۱۳۸۲: ۲۱) برخی تعاریفی که او می‌آورد این دو تعریف است:

مک اینتایبر در تعریف فضیلت می‌گوید:

فضیلت عبارت است از کیفیت اکتسابی انسان که خودداری از آن و به کارگیری آن به گونه‌ای است که ما را قادر می‌سازد تا به خیرهای درونی اعمال دست یابیم و فقدان آنها به طور جدی ما را از دست یابی به چنین خیرهایی باز می‌دارند. (به نقل از: همان: ۲۳ و ۲۱۴)

جیمز والاس می‌گوید:

فضائل کیفیاتی هستند که برای شکوفایی انسان لازم یا مطلوب می‌باشند. نوعی شکوفایی که عمدتاً در جوامعی که سنن و آداب و رسوم بر آنها حاکمند روی می‌دهد و از دیگر اقسام رشد و شکوفایی متمایز می‌باشد. (همان: ۲۱۷)

ریشه فضیلت‌گرایی را باید در سقراط و افلاطون و ارسطو جستجو کرد. دیدگاه اسلامی ضمن استقلال در ارائه رویکرد فضیلت‌محور، بی‌تأثیر از اخلاق ارسطویی نیست. به نظر ارسطو، فضائل بر دو دسته‌اند: اول. «فضائل عقلانی» که فعالیت‌های خاص عقل را شکل داده و تنها از طریق تعلیم و تربیت به دست می‌آیند و دوم. «فضائل منشی» که فضائل بخش‌های غیرعقلانی روح به‌شمار می‌آیند، آنگاه که مطیع عقل باشند. بنابراین اعمال صواب برخاسته از فضیلت اخلاقی محتاج فضیلت حکم عقلانی بوده، و حکم عقلانی نیز به‌نوبه خود محتاج فضیلت اخلاقی است. از این‌رو عقل عملی فضیلتی کلیدی است که

فضائل عقلانی و اخلاقی را متحد می‌سازد. (مک اینتایر، ۲۹۰ - ۲۸۸) بر این اساس فضایل این ویژگی‌ها را دارند: ۱. فضیلت منشی، حالتی راسخ و پایاست؛ یعنی برای تعیین یک عمل فضیلت‌مندانه انگیزه فاعل، ثبات تمایل به انجام کار و نوع احساسات واکنشی را که منجر به انجام آن عمل شده است، مهم است. ۲. فضیلت منشی با انتخاب، مرتبط است، یعنی فرد اعمال را در نظر می‌گیرد و احساس طبیعی خود را در عملی می‌یابد و آن را برمی‌گزیند. ۳. فضیلت منشی حالتی بالفعل است یعنی تنها کسی فضیلت‌مند است که عامل باشد. او می‌گوید فضیلت بالقوه معنا ندارد، بلکه فضیلت یا نیست و یا اگر هست حتماً در عمل، به صورت بالفعل ظهور پیدا می‌کند. ۴. فضیلت منشی، همواره در یک حالت حد وسط و اعتدالی واقع است، یعنی شخصی که منش فضیلت‌مندی دارد در هر وضعیت اعمالی را برمی‌گزیند که نسبت به آن وضعیت نه افراطی بوده و نه تفریطی، بلکه مناسب با طبیعت خاص آن وضعیت باشد.

می‌توان با توجه به معارف اسلامی و رویکرد فضیلت‌گرایانه برخاسته از تعالیم قرآن و حدیث اخلاقیات اقوام را بررسی کرد. شاید بتوان از جهتی بررسی اندیشه و افکار و نیز رفتارهای اهل تکفیر را در زمره مطالعات توصیفی برشمرد باری در این مقاله دآوری در باره رفتارهای آنها بر اساس رویکرد فضیلت‌محورانه مقصود نظر است.

سلفی‌های تکفیری با عقاید بسیار تند و خشن در تاریخ معاصر یک‌بار دیگر تفکرات گروه افراطی خوارج را زنده کردند و سبب تخریب شدید دین اسلام شدند تا جایی که دشمنان اسلام با دامن زدن به اختلافات مذهبی در کشورهای اسلامی و شعله‌ور ساختن آتش فتنه سلفی‌های تکفیری، جلو رشد اسلام در جهان را گرفته‌اند و امروزه ظهور سلفی‌های تکفیری و داعش به بزرگترین مشکل دولت‌های اسلامی تبدیل شده و انرژی و توان این کشورها را صرف خود کرده است و از آنجا که خاستگاه فکری و مذهبی سلفی‌های تکفیری، خوارج عصر علی علیه السلام می‌باشند مقایسه تطبیقی این دو جریان و بیان تشابه آنها می‌تواند رمزوراز اخلاقی را در نوع رفتارهای آنها نمایان سازد. در مورد خوارج و سلفی‌های تکفیری کتاب‌های زیادی نوشته شده اما مقایسه این دو جریان و بیان تشابه و تفاوت‌های آنها فقط در برخی کتب به صورت مختصر و ناقص ذکر شده است از جمله کتاب *جاذبه و دافعه علی علیه السلام* نوشته شهید مطهری که به برخی شباهت‌های این جریان‌ها اشاره شده است. همچنین اکبر اسدعلیزاده در مقاله *بررسی تطبیقی ایده‌ها و رفتارهای خوارج و وهابیت چهارده وجه اشتراک خوارج و وهابیت را در اندیشه و عمل بیان کرده است*. البته مقالات دیگری در این رابطه به رشته تحریر در آمده، اما هیچ‌یک رویکرد اخلاقی و مذاقه در خلیات و روحیات آنها و ریشه‌یابی چنین اخلاقیاتی را مدنظر قرار نداده است. به‌راستی چرا

چنین تفکری قشری بر برخی از فرق مسلمین حاکم شد و با وجود حجت‌های فراوان عقلی و فطری و نقلی مسیری این‌چنین در این فرق صورت گرفت؟

خوارج گروهی از سپاهیان امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند که در جنگ صفین با ترفند قرآن بر سر نیزه کردن عمروعاص، از آن حضرت جدا شدند و به تدریج در مقابل آن حضرت ایستادند و با کج‌فهمی و تفسیر غلط آیات قرآن به خشن‌ترین گروه در عصر علی علیه السلام تبدیل شدند که با توجه به فرمایش آن حضرت شاید این گروه در نبرد نهروان نابود شدند اما تفکر خارجی همچنان ادامه دارد. سلفی‌های تکفیری در عصر حاضر نیز با تفسیر غلط آیات قرآن و اقدامات عملی خشن و قتل و جنایت، یک بار دیگر تفکر خارجی‌گری را زنده کردند. با تأمل در عقاید و رفتارهای این دو گروه وجوه اشتراک زیادی می‌یابیم که از جمله می‌توان به کج‌فهمی و نفهمی در دین، قشری‌گری، تکفیر مخالفان، سطحی‌نگری و اکتفا به ظاهر قرآن، استفاده از خشونت علیه دیگران و هشدار پیامبر در مورد ظهور هر دو گروه اشاره کرد هرچند که تفاوت‌هایی نیز با هم دارند.

روحیات و خلق و خوی این گروه‌های انحرافی از جهات مختلف قابل بررسی است و حتی می‌توان با توجه به عقاید آنها دیدگاه‌های اخلاقی آنها را بررسی کرد ولی این مقاله عهده‌دار تحلیل اخلاقی این گروه‌ها با رویکرد فضیلت‌محوری است. تا در مقایسه دیدگاه‌های خوارج و سلفی‌های معاصر ریشه‌های شکل‌گیری باورها و به‌ویژه رفتارهای ایشان از منظر اخلاقی روشن شود.

### چارچوب فکری اخلاقی خوارج و سلفی‌گری معاصر

شناخت توصیفی خوارج و سلفی‌های معاصر می‌تواند زمینه را برای تحلیل عقاید، روحیات و رفتارهای آنها از منظر اخلاقی فراهم آورد. بخش وسیعی از مطالعات اخلاقی مربوط به مطالعات توصیفی است که به توصیف اخلاقی افراد و جوامع می‌پردازد تا راه را برای مطالعات هنجاری فراهم آورد. ابوالحسن اشعری در تعریف خوارج بیان کرده است که اسم خوارج بر آن طایفه‌ای که علیه چهارمین خلیفه راشد، علی بن ابی‌طالب علیه السلام خروج کردند، اطلاق می‌شود. او بیان می‌کند که خروج آنان علیه حضرت علی علیه السلام علت نام‌گذاری آنان به این اسم است. اما شهرستانی خوارج را با یک تعریف عام که بیان نموده و در آن خروج کردن علیه امامی که همه بر او و امامت شرعی‌اش توافق کرده باشند، در هر زمانی که باشد، خروج می‌داند. او در تعریف خود از خوارج می‌گوید: هرکس که بر امام برحقی که جماعت بر او توافق کرده باشند خروج کند، خارجی نامیده می‌شود، خواه این خروج در زمان صحابه بر امامان راشدین بوده باشد و یا بعد از آن بر تابعین نیکوی آنان و امامان در هر زمان باشد. خوارج همان گروهی هستند که در جنگ صفین

بعد از این که حضرت علی علیه السلام حکمیت را پذیرفت علیه او خروج کردند، آنان غیر از لقب خوارج لقب‌های دیگری دارند که به آنها مشهور هستند. برخی از این القاب عبارتند از: حروریه، شراه، مارقین، محکمه. آنان به همه این القاب به‌جز مارقین راضی بودند. (صلاهی، ۱۴۳۳: ۹۱۱)

خوارج علاوه بر این که در دین و پایبندی به آن مصداق بارز بدفهمیدن دین و نفهمیدن دین بودند و به مسیر کج‌روی و انحراف افتادند و مانند وهابیون و سلفی‌های تکفیری عصر ما به افراط و تدروی در دین دچار شدند. در عرصه سیاسی نیز به بیراهه رفتند و با تندى و افراط با خلیفه زمان خود (امیرمؤمنان علی علیه السلام) مقابله کردند، تا جایی که سرانجام آن حضرت مجبور شد با آنها بجنگد تا جلوی جنایات آنها به نام دین گرفته شود زیرا آنها برای خود یک اصل درست کرده بودند و بر اساس آن امت پیامبر را می‌کشتند و آن این بود: «هر کس مرتکب هر گناه کبیره‌ای شود، کافر می‌شود و کافر واجب‌القتل است».

هرچند که با وجود منقرض شدن آنها، افکارشان در میان سایر مسلمین ریشه دوانیده و در نتیجه در تمام این چهارده قرن با اینکه افراد و نامشان از میان رفته است ولی روحشان در کالبد مقدس‌نماها همواره وجود دارد و مزاحمی سرسخت برای پیشرفت اسلام و مسلمین به‌شمار می‌رود. (دلشاد، ۱۳۸۲: ۶۷۰) جریانی که در مورد تداوم آن علی علیه السلام می‌فرماید: «كُلَّمَا قُطِعَ قَرْنٌ نَشَأَ قَرْنٌ حَتَّى يَخْرُجَ فِي بَقِيَّتِهِمُ الدَّجَالُ». (ابن حنبل، ۱۴۱۳: ۲ / ۱۹۹) و همچنین در خطبه ۶۰ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

كَلَّا وَاللَّهِ، إِنَّهُمْ نُظِفَ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ  
آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ.

علی علیه السلام درباره اینها می‌فرماید: «وَمَرَقَتْ أُخْرِي» (نهج‌البلاغه، خ ۳)؛ از دین به در رفته‌اند. همان کلمه‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در مورد آنها بکار برده است و فرمود: «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَةِ». (به نقل از: دلشاد، ۱۳۸۲: ۶۸۱) البته اینان نه تنها از مسیر دین خارج شدند بلکه رفته‌رفته به بدترین مسلمانان تبدیل شدند تا جایی که علی علیه السلام در مورد آنها فرمودند:

ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ، وَمَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ، وَضَرَبَ بِهِ تَيْهَهُ. (نهج‌البلاغه: خطبه ۱۲۷)  
آنگاه شما از بدترین مردمان، و از کسانی هستید که شیطان به پرت‌ترین جایگاه  
انداخته است، و به بیابان سرگردانی خود برده است! (جعفری، ۱۳۸۱: ۲ / ۵۴۱)

اما امروزه روحیه خوارج در سلفی‌های معاصر ظهور و بروز یافته و هرچند اینان تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند، باری شباهت‌هایشان آنان را در عنصر برخورداری از افکار، عقاید و رفتارهای غیر اخلاقی به

یکدیگر هم داستان ساخته است. سلفی از ریشه سلف به معنای «پیشین» است. ابن منظور می‌گوید:

کلمه سلف در لغت عرب به معنای «متقدم»، «گذشته» و «سابق» است؛ قوم سلاف یعنی گروهی که در گذشته می‌زیستند. (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۶ / ۲۳۱)

سلفی‌ها گروهی بودند که در گذشته به همین نام شناخته می‌شدند بعضی نظرشان بر آن است که عنوان سلف فقط بر صحابه، تابعین و تابع تابعین اطلاق می‌گردد. منشأ این قول، حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ با روایتی از ابن مسعود است که حضرت فرمودند:

بهترین مردم، مردمان قرن من هستند. سپس کسانی که در پی ایشان می‌آیند و بعد، دیگرانی که در پی آنها می‌آیند. پس از ایشان مردمانی می‌آیند که گواهی هر یک سوگندشان است و سوگند هر کدام، گواهی‌شان را نقض و نقد کنند. (بخاری، ۱۴۰۵: ۵ / ۳)

شیخ محمد ابوزهره می‌گوید:

سلفیان از پیروان اهل حدیث بودند و حتی با بعضی علمای حنبلی درگیری و مناقشه داشتند و در آن زمان سلفیه و اشاعره هر کدام ادعای مذهب سلف صالح می‌کردند و میانشان جدال‌ها و مناقشات شدیدی پدید آمد. (ابوزهره، ۱۹۶۸: ۳۱۲)

جریان سلفی‌گری را در قرن چهارم هجری (۳۲۳ ق) گروهی از اهل حدیث به وجود آوردند. آنان خود را سلفیه نامیدند. به این اعتبار که خود را پیرو سلف صالح می‌شمردند و در رفتارها و باورهایشان خود را تابع پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب و تابعین می‌دانستند. این گروه به پندار خویش، در صدد احیای سیره «سلف صالح» یعنی مسلمانان صدر اسلام بودند و مدعی شدند که امت پیامبر را از انحراف و اشتباه به راه مستقیم برگرداندند. آنان برای تحقق اهداف خود می‌خواستند همه به سیره سلف صالح بازگردند. یعنی مانند آنان بیاندهی شدند و عمل کنند و از آنچه در دوره‌های پس از پیامبر و اصحاب بزرگش افزوده شده است، دوری گزینند. سلفیه، چون خود را به احمد بن حنبل پیشوای حنبله منسوب می‌کردند، به «حنبله» نیز معروفند. (اسدعلیزاده، ۱۳۸۶: ۹)

تکیه اساسی احمد بن حنبل به عنوان رئیس خط «سلفی‌گری» بر سماع و شنیدن است؛ یعنی توجه کردن به ظاهر آیات و احادیث نبوی در عقاید و عدم توجه به عقل. احمد بن حنبل برای عقل در مسائل اعتقادی هیچ ارزشی قائل نبود. عقل را کاشف و حجت نمی‌دانست. او می‌گفت: «ما روایت را همان‌گونه که هست روایت می‌کنیم و آن را تصدیق می‌نماییم.» شخصی از احمد بن حنبل در مورد احادیثی سؤال کرد

که می‌گوید: خداوند متعال هر شب به آسمان دنیا می‌آید، دیده می‌شود و قدمش را در آتش می‌گذارد و امثال این احادیث، در جواب گفت: ما به تمام این احادیث ایمان داشته و آنها را تصدیق می‌کنیم و هیچ‌گونه تأویلی برای آنها نمی‌کنیم. شیخ عبدالعزیز عزالدین سیروان می‌گوید: «روش امام احمد بن حنبل درباره عقیده و کیفیت تبیین آن همان روش سلف صالح و تابعین بوده است، از هرچه که آنان سخن می‌گفتند او نیز سخن می‌گفت و در هرچه آنان سکوت می‌کردند او نیز سکوت می‌کرد.» مصاحب و شاگرد احمد بن حنبل، عبدوس بن مالک عطار می‌گوید:

از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: اصول سنت نزد ما تمسک به آن چیزی است که اصحاب رسول خدا ﷺ به آن تمسک کرده‌اند و نیز اقتدای به آنها است. (رضوانی، ۱۳۸۴: ۱۹)

از بزرگان مذهب حنبلی می‌توان به ابن تیمیه و ابن قیم اشاره کرد. این مذهب بعد از احمد حنبل اندکی گسترش یافت و بار دیگر در قرن هشتم هجری توسط احمد بن تیمیه حرانی دمشقی تبلیغ و ترویج گردید. هرچند می‌توان گفت وی در حقیقت روش عثمانیه در عهد معاویه و بنی امیه را احیا کرد و عقاید خود را به‌عنوان مذهب سلفیه که برگرفته از اهل حدیث و حنبلی بود، نام گذاشت و بعدها مذهب حنبلیه به سلفیه معروف و مشهور گردید. بنابراین، ابن تیمیه با عقاید و آرای که به‌وجود آورد زمینه فکری مذهب وهابیه را فراهم ساخت. (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۵: ۱۲۶) عقاید و آراء ابن تیمیه قرن‌ها به‌بوته فراموشی سپرده شد، تا اینکه در قرن دوازدهم هجری محمد بن عبدالوهاب التمیمی که پدرش از علمای حنبلی بود ظهور کرد، وی شیفته افکار ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم الجوزیه شد و تحت تأثیر افکار آنان، خرده‌گیری‌های خود را نسبت به عقاید و اعمال مذهبی مسلمانان آغاز کرد. و به ترویج عقاید ابن تیمیه پرداخت. ولی بیش از هر چیز بر همان آرای که ابن تیمیه ابداع کرده بود، پای فشرد. (تویسرکانی، ۱۳۹۲: ۲۴)

### افراطی‌گری و خروج از اعتدال اخلاقی

افراطی‌گری شاخصه اصلی خوارج و تکفیری‌هاست. افراط از فرط گرفته شده و «فَرَط» از دیدگاه لغویون به‌معنای سستی و تقصیر در کاری و ضایع گذاشتن آن تا فوت شود، که اسم باشد افراط را و به‌معنای زیاده‌روی و تجاوز از حد باشد و «فَرَط» به‌معنای آنکه پیش از قوم رود تا اسباب و لوازم و مایحتاج آنان را فراهم سازد. از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «انا فرطکم علی الحوض». (متقی هندی، ۱۴۲۴: ۳۱۸۸ / ۱۱) «فَرَط» به‌معنای از حد گذشتن، تجاوز، «الأمر المجاور فیه عن الحدّ» «وَأَتَّبِعْ هَوْنَهُ وَكَانَ

أَمْرُهُ قُرْطًا». (کهف / ۲۸؛ حسینی دشتی، ۱۳۶۹: ۸ / ۳۹) در فارسی نیز لغویون به معنای اخلاقی آن توجه داده و در معنای لغوی افراط آورده‌اند: تجاوز از حد کمال. (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژه)

یکی از محوری‌ترین مباحث در رویکرد فلسفی به اخلاق که محققان اخلاقی از آن به «رویکرد اخلاق فلسفی» یاد کرده‌اند، «قانون اعتدال» است که با تغییراتی از اخلاق ارسطویی به دامن مباحث اخلاق اسلامی کشیده شده است. فارق نقدهایی که به چنین اقتباسی از اخلاق اسلامی شده است. می‌توان مبتنی بر آموزه‌های دینی و نگاه دانشمندان اخلاق اسلامی ضمن اذعان به وجود قوه غضبیه، از فضیلتی به نام «شجاعت» که دانشمندان اخلاق آن را حالت اعتدال قوه غضبیه گفته‌اند یاد کرد و به دو طرف آن یعنی «جبن» - که جانب تفریط این قوه است و «تهور» که جانب افراط آن است یاد کرد. شاخصه‌ای که بیشترین نمود را در جامعه امروز تکفیری‌های معاصر با خود به همراه دارد. و همواره از آنان به‌عنوان افراطی‌گری یاد می‌شود. عدم حاکمیت عقل و وجدان الهی و برداشت‌های ناثواب از آیات قرآن و سیره پیامبر مسیر انحرافی را رقم زد که نتیجه‌اش به چالش کشیدن قوه غضبیه و رقم خوردن اتفاقاتی است که مسیر خشم و گمراهی را فراهم نموده و منجر به ایجاد جلوه‌های مذموم از اسلام و مسلمانان گردیده است. از این جهت می‌توان مهم‌ترین خلل جامعه تکفیری را، غضب کنترل نشده دانست که برخاسته از نگرش و اندیشه‌های غلط آنان است، چنین اندیشه و تفکرات و در نتیجه اخلاقیاتی را می‌توان در جامعه خوارج در زمان امیرالمومنین علیه السلام نیز یافت. بنابراین افراطی‌گری خروج از اعتدال اخلاقی است که همواره دانشمندان اخلاق در صدد حفظ و حراست از آن بوده‌اند.<sup>۱</sup>

با این وصف جامعه تکفیری اعم از خوارج گذشته و سلفی‌های معاصر را می‌توان با چنین رویکرد فضیلت‌گرایانه‌ای مورد نقد و ارزیابی قرار داد که ما بر اساس محورهایی چندگانه به نقد آنان می‌پردازیم.

#### ۱. انحراف فکری پایه انحراف اخلاقی

در اخلاق فضیلت‌گرا قوه عقلی ممکن است دچار افراط و تفریط شده و منجر به شکل‌گیری رذیله اخلاقی شود. از مهم‌ترین رذیله‌هایی که دامن‌گیر افراط در قوه علمیه می‌شود، جهالت است. «حکمت» که فضیلت قوه عقلی است، یعنی علم به موجودات از جهت وجودشان و یا علم به امور الهی و امور انسانی که ثمره آن شناخت معقولات است. (مسکویه، ۱۳۸۴: ۴۰) حکمت حد وسط بین سفاهت و بلاهت است. سفاهت یعنی بکارگیری قوه عقلی در چیزی که شایسته نیست و به‌نحوی که شایسته نیست. البته اغلب حکما آن را «جرزیه» نامیده‌اند. بلاهت یعنی تعطیل ارادی قوه عقلی و کنار نهادن آن

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: (اترک، ۱۳۹۳: ۱۴ / ۱۴۷ - ۱۳۱)



در کارها. مراد از بلاهت در اینجا، عیب و نقصان طبیعی و مادرزادی نیست. (همان: ۴۶) شاید بتوان انحراف فکری این گروه را منطبق با این فضا دانست.

توضیح بیشتر اینکه عدم برداشت‌های درست از دین مربوط به قوه فکری آنهاست. خوارج با برداشت انحرافی از قرآن و فهم نادرست از دین، از پیروی امام واجب‌الاطاعه دست کشیدند و با او به جنگ پرداختند که در تاریخ به نام جنگ نهروان معروف است. آنان با استدلال به ظاهر آیه شریفه «...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...» (انعام / ۵۷) «حکم» را در این آیه به معنای حکومت تفسیر کردند و گفتند: «لا حکم إلا لله»، حکومتی جز حکومت خدا نیست. به همین دلیل حکمیت «صفین» را باطل و کفر پنداشتند. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره شعار این گروه فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» یعنی جمله «لا حکم إلا لله» کلمه حق است، ولی خوارج از این آیه، اندیشه باطلی دارند؛ زیرا حکم در این آیه به معنای قانون و برنامه حکومت است، نه به معنای حکومت و فرمانروایی. از این گذشته، خود قرآن، آشکارا مردم را در موارد مختلف، به حکمیت و داوری فراخوانده است:

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا... (نساء / ۳۵)

هرگاه بیم آن رفت که میان زن و شوهر اختلاف پدید آید، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن برگمارید.

همچنین خوارج، آیاتی را که درباره کافران و مشرکان نازل شده بود، شامل مسلمانان و مؤمنان می‌دانستند. دلیل این سخن، کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در وصف خوارج فرمود: «آنان آیاتی را که مربوط به کافران است، شامل مؤمنان و مسلمانان می‌دانند.» وهابیت نیز چنین هستند. آنان شفاعت، توسل، استغاثه و نذر را شعار مذهبی خود قرار می‌دهند ولی می‌گویند درخواست شفاعت، استغاثه، توسل و نذر برای غیر خدا جایز نیست. این درست است که شفاعت و استغاثه و غیر اینها همه از خداست و درواقع، خداوند است که مورد استغاثه قرار می‌گیرد. امر شفاعت و امثال آن به دست قدرت خداوند تعالی است، ولی وهابی‌ها منظور دیگری دارند و آن اینکه ما نباید کسانی را که خدا بزرگشان کرده (پیامبران و اولیا) بزرگشان بداریم و به آنها متوسل بشویم و شفاعت بطلبیم و برای رفع نیاز به سراغ آنها برویم و نذر کنیم. از این رو می‌گویند: شفاعت، توسل و یاری خواستن از کسانی که خدا آنها را شفیع، وسیله تقرب و دارس مردم قرار داده، بدعت است. وهابی‌ها با استدلال به آیاتی که درباره کافران و مشرکان وارد شده است، مؤمنان و مسلمانان را مشرک و کافر قلمداد می‌کنند؛ درحالی که براساس نص صریح قرآن، مسلمانان می‌توانند پیامبران و اولیای الهی را شفیع خود قرار دهند و به آنها متوسل شوند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۴: ۳۴)

شعار خوارج این بود که «لا حکم الا لله» یعنی حکومتی جز حکومت خدا نیست و این سخن حقی است که باطل از آن اراده می‌شود و وهابیان شعار مذهبی خود قرار داده‌اند. شفاعت، توسل و دعای بدهی خواهی جز از خدا و برای خدا نیست، این سخن درست است ولی وهابیان برداشت نادرست دارند. شباهت دیگر آنها خیلی به ظاهر مقدس بودند و نسبت به نماز و تلاوت قرآن اهتمام می‌ورزند و بسیاری از آنها از زیادی سجده، پیشانی‌شان پینه بسته بود. (امین، ۱۳۴۶: ۵ / ۷۹) این دو فرقه شبیه یکدیگرند همان‌گونه که خوارج آرای شاذ و خلاف مشهور داشتند مثل اینکه مرتکب گناه کبیره کافر است وهابیان نیز چنین‌اند. عبدالله بن عمر در وصف خوارج می‌نویسد: اینان آیاتی را که در شأن کفار نازل گشته می‌گرفتند و به مسلمانان نسبت می‌دادند. (رضوانی، ۱۳۹۰: ۱ / ۲۹)

چنین تفکری منجر به شکل‌گیری روحیه سخت و یک نوع حالت انزجار نسبت به فرق دیگر گردیده است. در اصل منشأ روحیه سخت‌گیرانه نسبت به دیگر فرقه‌های اسلامی و به‌ویژه شیعیان برداشت‌های ناثواب از قرآن و پافشاری بر اندیشه غلط و باطلی است که آنها گمان می‌کنند آن را به شکل صحیح در یافته‌اند. دلیل عقل و نیز بسیاری از آیات و روایات نیز سیره پیامبر چنین رویکردی در گزینشی عمل کردن نسبت به دین و جمود بر عقاید آنان را به نقد می‌کشد.

## ۲. ظاهر گرایی و تفسیر ناثواب از قرآن

یکی از مسائل مهم اخلاقی در زندگی علمی و به‌ویژه در مواجهه با متون مقدس مواجهه اخلاقی با آنهاست. عدم توجه به چنین مواجهه اخلاقی زمینه برداشت‌های غلط و تفسیرهای ناثواب از آن است. چنین بی‌ملاحظه اخلاقی را می‌توان در نوع برخورد سلفی‌ها با آیات قرآن به‌روشنی مشاهده کرد. اساساً قرآن همواره به مراقبت و توجه به آیات قرآن و رعایت ملاحظات اخلاقی هشدار می‌دهد. آیه «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم مؤمنین»<sup>۱</sup> و آیاتی که بیانگر عدم سهل‌انگاری در قرآن است نمود چنین مواجهه‌ای است. خوارج و وافرادی‌های معاصر در برداشت‌های غیر اخلاقی و ناثواب از متن قرآن هر دو بیراهه رفته‌اند. ظاهرگرایی محصول عدم پابندی به عقل و خروج از اعتدال عقلانی است. این ظاهرگرایی که نتیجه‌اش توجه به پوسته دین و غفلت از حقیقت آن است منجر به بروز انحرافات فکری و اخلاقی در اینها شده است. خوارج خیلی ظاهر‌الصلاح و مقدس بودند و نسبت به نماز و تلاوت قرآن اهتمام زیاد می‌ورزیدند. چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

۱. نحل / ۴۳.

ارزیابی انتقادی اخلاف خوارج و سلفی‌های معاصر با رویکرد اخلاق فضیلت‌گرا □ ۸۹

لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي، فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ.  
(نهج‌البلاغه، خ ۶۱)

بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرد مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است.

وهابی‌ها نیز این گونه‌اند؛ به ظاهر تعصب در دین دارند و در مسائل دینی سخت‌گیرند. مرحوم محسن امین می‌گوید:

وهابی‌ها نماز را به موقع می‌خوانند و در عبادت خدا خود را خسته می‌کنند و در طلب حق‌اند ولی راه خطا می‌پیمایند و از محرمات شدیداً اجتناب می‌نمایند تا آنجا که از تلگراف که حکم شرعی آن معلوم نیست، استفاده نمی‌کنند. (امین، ۱۳۴۶: ۱۱۲)

احادیث شریف و صحیحی که درباره خوارج و خروج آنها از دین سخن می‌گوید، بعضی از آنها بر وهابیت نیز تطبیق می‌شود. از جمله در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود:

انسان‌هایی از ناحیه مشرق خروج می‌کنند که قرآن می‌خوانند؛ اما از حنجره‌شان تجاوز نمی‌کند، از دین بیرون می‌روند همچنان‌که تیر از کمان خارج می‌شود، شعارشان تراشیدن سرشان می‌باشد. (بخاری، ۱۴۰۵: ۲ / ۷۵۶)

از این رو برخی دانشمندان همزمان با پیدایش وهابیت می‌گویند:

در رد وهابیان، نیازی به نوشتن کتاب نیست همین سخن پیامبر ﷺ: (شعارشان تراشیدن سر است) در مورد آنها و رد آنها کافی است زیرا هیچ‌کس از منحرفان و بدعت‌گزاران پیشین غیر از آنها، این کار را انجام ندادند. (زینی دحلان، ۱۳۷۵: ۶۹)

خوارج مردمان قشری و کوتاه‌نظر و کودن بودند، در عین حال که از خوردن خرمایی که در سر راه افتاده بود، خودداری می‌کردند و کشتن خوک وحشی را در بیابان، فساد در زمین می‌پنداشتند ولی کشتن صحابی پیامبر را واجب می‌دانستند و تمام مسلمانان را کافر تصور نموده و هر گناه کبیره را کفر تلقی می‌کردند. روزی گروهی از مسلمانان با خوارج روبه‌رو شدند، خوارج از آنها پرسیدند، شما کیستید؟ یکی از مسلمانان که خیلی باهوش بود، گفت: بگذارید من پاسخ دهم. او چنین پاسخ داد: ما طائفه‌ای از اهل کتاب هستیم به شما پناه آورده‌ایم تا کلام خدا را بشنویم، سپس ما را به نقطه امنی برسانید. خوارج به همدیگر گفتند پیمان پیامبر ﷺ را محترم بدانید بخشی از قرآن را به آنها بخوانید و کسی را بر آنان

بگمارید تا آنها را سالم به نقطه امن برسانند. به عبدالله بن خباب صحابی پیامبر گفتند: نظرت درباره علی بن ابی‌طالب چیست؟ او شروع به مدح و ثنای علی علیه السلام کرد به او گفتند: تو از کسانی هستی که مرید نام اشخاص هستی او را کشتند. وهابی‌ها نیز از این‌گونه قشری‌گری‌ها و کوتاه‌نظری‌ها دارند از یک‌طرف رحمت فرستادن و ذکر گفتن را حرام می‌دانند و استعمال دخانیات را حرام و مرتکبش را مجازات می‌کنند، ولی از سوی دیگر مسلمانان را کافر و مشرک می‌دانند و خون و مالشان را حلال دانسته و قتلشان را به بهانه اینکه از صاحبان شفاعت، طلب شفاعت می‌کنند و به مقربان ربوبی توسل می‌جویند، لازم می‌شمارند. (ر.ک: رئیسی، ۱۳۹۴)

خوارج در شبهه‌ها و باورهای انحرافی‌شان، به ظاهر برخی از آیات استناد جسته‌اند. وهابیان نیز از ظاهر آیات قرآنی برداشت‌هایی می‌کنند که هیچ انسان خردمند نمی‌تواند آنها را بپذیرد. مانند: اعتقاد به جسمیت خداوند یا تفسیر ظاهر بینانه عرش، قلم، کرسی، برزخ، رؤیت خداوند و نسبت دادن دست و پا و اعضا و جوارح داشتن به خداوند. (اسد علی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۹)

### ۳. انگ تکفیر و اتهام‌زنی

ظهور اخلاقی عقاید باطل تکفیری‌ها در اتهام‌زنی به دیگر مسلمانان و به‌ویژه شیعیان صورت گرفته است. این اتهام زدن از صفات بسیار زشت اخلاقی است که در روحیه و منش آنان رخنه کرده و این چنین روحیه‌ای نیز، برخاسته از عقاید غلط آنهاست که توضیحش گذشت. خوارج افرادی بودند که جز خود، بقیه مسلمانان را کافر می‌دانستند و معتقد بودند کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شود، در آتش مخلد خواهد بود. آنها همچنین خون و مال مسلمانان جز خود را حلال می‌دانستند و فرزندان آنها را اسیر می‌کردند و بر این باور بودند که اگر در یک کشور اسلامی گناه کبیره در آن آشکار گردد، تبدیل به کشور کفر می‌شود. آنها عبدالله بن خباب، صحابه پیامبر را که روزه بود و قرآن به گردن خود حمایل کرده بود، و نیز همسرش که آبستن بود را بی‌رحمانه کشتند و شکم زنش را پاره کردند؛ چرا که او از علی بن ابی‌طالب علیه السلام تبری نجست و به او گفتند که به حکم همین قرآنی که حمایل کرده‌ای، تو را می‌کشیم! او را در کنار نهر آب سر بریدند و خونس را بر جوی روان ساختند. (امین، ۱۳۴۶: ۱۱۴)

هم خوارج و هم وهابیان در مقایسه با دیگر مذاهب اسلامی سرسخت‌ترین فرقه در دفاع از باورهای خویش‌اند و حاضر به پذیرفتن سخن منطقی نیستند. تمام تلاش آنان این است که باید باورهای ما را بپذیرید و گرنه مشرکید و با شما مانند مشرکان مقابله می‌کنیم لذا امام علی علیه السلام خطاب به خوارج فرمودند:

فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَصَلَّتْ، فَلِمَ تُضَلِّلُونُ عَاقِبَةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ بِضَلَالِي، وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطِيئِي، وَتُكْفِرُونَهُمْ بِذُنُوبِي! ... وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجَمَ الزَّانِي (الْمُحْصَنَ) ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ وَرَثَهُ أَهْلُهُ، وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ، وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِي غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْءِ وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ فَأَخَذَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذُنُوبِهِمَا، وَأَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمَا، وَلَمْ يَمْنَعَهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ. (نهج البلاغه، خ ۱۲۷)

اگر گمان آن دارید که من خطا کرده‌ام و گمراه شده‌ام، پس به چه سبب همه امت محمد ﷺ را به گمراهی من، گمراه می‌شمیرید و آنان را به خطایی که من کرده‌ام، بازخواست می‌نمایید و به گناهی که من مرتکب شده‌ام به کفر نسبت می‌دهید؟ ... و خود می‌دانید، که رسول الله ﷺ کسی را که مرتکب زنا یا محصنه شده بود، سنگسار نمود. سپس بر او نماز کرد و میراثش را به کسانش داد. قاتل را کشت و میراثش را به کسانش داد. دست دزد را برید و زناکار غیر محصن را تازیانه زد ولی سهمی را که از غنایم نصیبشان می‌شد به آنان پرداخت و رخصت داد که با زنان مسلمان ازدواج کنند. رسول الله ﷺ آنان را به سبب گناهی که مرتکب شده بودند، مؤاخذه کرد و حد خدا را بر ایشان جاری ساخت ولی از سهمی که اسلام برایشان معین کرده بود منعشان ننمود و نامشان را از میان مسلمانان نزدود.

وهابیان نیز مانند خوارج در بحث‌ها و مجادله‌ها آن‌چنان از خود سر سختی و لجاجت نشان می‌دهند که هیچ منطق و استدلالی را بر نمی‌تابند و هیچ اندیشه‌ای را نمی‌پذیرند هرچند درست باشد. (اسدعلی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۲۰)

وهابی‌ها نیز وضعی مشابه آنها دارند، آنان سایر مسلمانان را مشرک می‌دانند و خون و مالشان را حلال می‌شمارند و مسلمانان را مشرک خطاب می‌کنند و کشورهای اسلامی را سرزمین کفر معرفی می‌نمایند و هجرت از آنها را لازم و ضروری می‌دانند و کسی را که نماز را ترک کرده، اگرچه منکر آن نباشد، واجب‌القتل می‌شمارند. سلیمان بن عبدالوهاب در رساله‌ای که در رد برادرش محمد بن عبدالوهاب نوشته، آورده است که خوارج دو ویژگی معروف داشتند که به این دلیل از سایر مسلمانان و پیشوایان آنان جدا شدند: نخست آنکه، از سنت فاصله گرفته و خارج شدند و آنچه را که گناه نبود گناه شمردند و آنچه را که پسندیده و ثواب نبود، ثواب دانستند. و دوم اینکه، مسلمانان را به سبب ارتکاب گناه کافر دانستند و در اثر آن، حکم به حلیت خون و مال مسلمانان دادند و سرزمین اسلام را سرزمین کفر شمردند. وهابی‌ها نیز اگر مسلمانان سرزمینی، سفر زیارت قبر پیامبر ﷺ یا قبور بندگان صالح خدا را روا بدانند و از آنها

شفاعت بخواهند، حکم به کفر آنها می‌دهند، هرچند از عابدترین و صالح‌ترین مردم باشند. نتیجه دو وجه گذشته، این می‌شود که عقیده وهابیان از خوارج بدتر است؛ زیرا خوارج گناهانی را مورد توجه قرار می‌دهند که تمام مسلمانان آنها را از گناهان کبیره می‌دانند، اما وهابی‌ها کارهایی را گناه کبیره و موجب کفر می‌دانند که اصلاً گناه نیست بلکه مستحباتی است که بدون خلاف، سلف صالح از قبیل صحابه و تابعان و اشخاصی که بعدها آمدند به آن عمل می‌کردند. (روحانی، ۱۳۸۸: ۲۶)

ابن تیمیه در مجموعه فتاوایش می‌گوید:

عقیده خوارج نخستین بدعتی است که در اسلام ظهور یافت، پیروان این عقیده، مسلمانان را کافر شمردند و ریختن خونشان را حلال دانستند. (ابن تیمیه، ۲۰۰۸: ۱۳ / ۳۱)

بدعت وهابیت نیز چنین است که مسلمانان را کافر می‌شمارند و این آخرین بدعتی است که در اسلام پدید آمد. (روحانی، ۱۳۸۸: ۲۸)

#### ۴. بی‌باکی و خشونت؛ یا افراط در قوه غضبیه

در دیدگاه اخلاق فلسفی که می‌توان آن را اخلاق فضیلت‌گرا نامید «شجاعت» فضیلت قوه غضبیه است که حد وسط بین دو رذیلت جُبْن و تَهَوُّر است و از انقیاد قوه غضبیه از نفس ناطقه برای انسان ظاهر می‌شود. (ابن مسکویه، ۱۳۸۴: ۴۳) در اخلاق، فضیلت بی‌باکی یا تهور را از افراط قوه غضبیه قلمداد کرده‌اند. از مهم‌ترین روحیات اخلاقی خوارج و تکفیری‌ها بی‌باکی و تهور است که صفت افراطی نفس است. حالتی که غضب بر انسان مستولی شده و در مسیری غیر معتدلانه گام برمی‌دارد. یکی از روحیات اهل تکفیر برخورداری از چنین رذیله اخلاقی است که در اعمال خشونت‌آمیز آنان خود را نشان می‌دهد.

خوارج، روحیه‌ای مبارز داشتند و در راه عقیده و ایده خویش سرسختانه می‌کوشیدند. آنان باکی از مرگ نداشتند و آن را با آغوش باز استقبال می‌کردند زیرا چنان می‌پنداشتند که پس از مرگ به بهشت خواهند رفت. گویند یکی از آنها در جنگ نیزه‌ای خورد و او همین‌طور خود را به دشمن رسانید و او را بکشت و این جمله را می‌خواند: «وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى!» «به سوی تو پروردگارا شتاب کردم تا از من خشنود شوی». وهابی‌ها نیز در میدان جنگ از خودگذشتگی و فداکاری نشان می‌دهند و به گمانشان اگر مُردند راهی بهشت می‌شوند و در جنگ این رجز را می‌خوانند: «هَبْتُ هَوْبَ الْجَنَّةِ، وَبَيْنَ أَنْتَ يَا بَاغِيهَا». (احمد بن حنبل، ۱۴۱۳: ۲ / ۱۱۸)

پایداری و استقامت آنان در راه مبارزه که مانند کوه بودند، صلابت داشتند و از مرگ استقبال

می‌کردند و آن را شهادت و دست یافتن به رضوان خدا می‌پنداشتند و هرگز تسلیم نمی‌شدند. در حق خوارج گفته شده «كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ» «هرگاه شاخی از آنها قطع شود شاخی دیگر بروید و ظاهر گردد». بارها خوارج ریشه‌کن شدند، باز گروهی از جای دیگر سربلند کردند و همین‌طورند وهابیان، شریف با آنها پیکار کرد و محمدعلی پاشا آنها را از بن برانداخت و فرزندش ابراهیم پاشا به مرکز درعیه حمله کرد و آن را با خاک یکسان ساخت ولی باز از جای دیگر سر درآوردند و فتنه و آشوب به‌پا کردند. (امین، ۱۳۴۶: ۱۱۲)

نکته‌ای که از نظر اخلاقی حائز اهمیت است قضاوت اخلاقی درباره این نوع منش و روحیه است. آیا می‌توان نام چنین روحیه‌ای را هرچند برخاسته از عقاید غلط است شجاعت نامید و آن را اخلاقی ارزیابی نمود یا ایشان مصداق کسانی هستند که به خویشتن ظلم کرده و بر اساس آیه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره / ۱۹۵) خون خود را هدر داده و به خطا رفته‌اند و عقوبت الهی شامل آنان خواهد شد؟ به نظر می‌رسد پس از اتمام حجت و آوردن دلیل‌های عقلی و شرعی از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر خوارج و دلیل‌های متقن عقلی و فطری در روزگار معاصر آنان حجتی نزد خدا نخواهند داشت از این‌رو امیرالمؤمنین علیه السلام با آنان جنگ و مبارزه می‌نمود.

نکته دیگر در ظهور چنین روحیه‌ای آن است که ایشان در این جنگ و مبارزه هم به خویشتن ظلم می‌کنند هم ظلم و تعدی به دیگران و خشونت‌های ناگوار در حق دیگران را بر خود روا می‌دارند.

عملکرد خوارج که آنها مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را باقی می‌گذارند؛ بر فرقه وهابیت نیز به‌طور کامل صدق می‌کند؛ چراکه آنها هیچ‌گاه یورش جنگی نکردند مگر با اهل قبله و در تاریخ از اینکه با بت‌پرستان بجنگند یا قصد آن را داشته باشند خبری وجود ندارد؛ آنان هر کسی کشته‌اند، از مسلمانان کشته‌اند، بی‌آنکه گناهی از آنها سر زده باشد. کافی است که به تاریخ این گروه مراجعه کرده و کشتار بی‌رحمانه آنها را در حمله به مکه و مدینه و طائف، کربلا، یمن، نجف و سایر بلاد اسلامی از نظر بگذرانیم؛ در صورتی که در همین زمان، کفر و الحاد در روی زمین گسترده و عالم‌گیر شده بود وهابیان به فکر پیکار با آنان برنیامدند، بلکه با انگلیسی‌ها و دیگر بیگانگان ساختند و مسلمانان را قتل عام کردند. (امین، ۱۳۴۶: ۱۱۲) و لذا در حدیثی که بخاری از عبدالله ابن عمر در وصف خوارج نقل کرده آمده است:

خوارج آیاتی را که درباره کفار نازل شده درباره مؤمنان قرار داده‌اند. همچنین او خوارج را بدترین خلق خدا می‌دانست. (بخاری، ۱۴۰۵: ۳ / ۳۴۴)

از ابن عباس نیز نقل شده است:

مثل خوارج نباشید که آیات نازل شده درباره‌ی (کفار) اهل کتاب و مشرکان را به اهل

قبله تأویل کردند و از علوم این آیات بی‌خبر ماندند، در نتیجه، خون‌ها ریختند و ثروت‌ها غارت کردند. (به نقل از: رضوانی، ۱۳۸۴: ۱۹۲)

ابن حزم ضمن بیان اصل و قاعده‌ای چنین می‌گوید: «هیچ‌گاه مسلمان به مجرد یک گفته یا نظری که در مسئله‌ی اعتقادی اظهار کند نه کافر می‌شود و نه فاسق».

سپس ابن حزم پیشوایان گذشته را که قائل به این قول بوده‌اند برشمرد تا این که می‌گوید: «این سخن تمام صحابه است که ما می‌شناسیم راجع به این مسئله، و اختلافی در این مورد نمی‌بینم». ابن تیمیه خود تصریح کرده است که هیچ‌کس به‌جز خوارج، فرد مسلمانی را به‌علت گناه و اظهار نظر، کافر ندانسته است. بنابراین وهابیان در این بدعتشان به‌هیچ گروهی از گذشتگان اقتدا نکرده‌اند مگر به خوارج! (به نقل از: روحانی، ۱۳۸۸: ۲۵)

#### ۵. هشدار پیامبر ﷺ در مورد هر دو گروه

در مورد خوارج رسول خدا ﷺ فرموده: «همچنان که تیر از کمان رها می‌شود، آنان از دین خارج می‌شوند» و در حدیثی دیگر فرموده: «خوارج چنان در مسائل دینی زیاده‌روی می‌کنند که سرانجام مانند تیری که از کمان جدا شود، از دین خارج می‌شوند».

راجع به وهابیان نیز احادیثی از رسول خدا نقل شده که امام احمد بن حنبل در مسند خویش به آن اشاره کرده است. (ابن حنبل، ۱۴۱۳: ۱۱۸ / ۲)

ابن عمر گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

خدایا کشور شام را برای ما مبارک گردان! خدایا کشور یمن را نیز برای ما مبارک گردان، حاضران گفتند سرزمین نجد را نیز مبارک فرما، رسول خدا ﷺ باز در حق شام و یمن دعای خویش را تکرار فرمود، حاضران باز سرزمین نجد را اضافه کردند پیامبر ﷺ فرمود: نه این سرزمین، با میمنت و مبارک نیست در اینجا آشوب‌ها رخ می‌دهد و حوادث تکان‌دهنده‌ای پدید می‌آید شاخ شیطان از این نقطه سر بیرون می‌آورد. (همان)

ترمذی نیز این حدیث را در مناقب روایت کرده است. احمد در مسند از عبدالله بن عمر و مسلم در صحیح خود این سخن پیامبر را نقل کرده‌اند که آن حضرت درحالی که رو به مشرق داشت، فرمود:

إِنَّ الْفِتْنَةَ هَيْئُهَا الْإِنْفِتْنَةُ هَيْئُهَا مِنَ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ. (نیشابوری، ۱۴۰۷: ۵۵۹ / ۲)  
آگاه باشید که فتنه از آنجاست، آگاه باشید که فتنه از آنجاست از این جهت که شاخ شیطان پدیدار می‌گردد.



### مسئولیت اخلاقی در ارائه تصویر خشن و بی‌منطق از اسلام

یکی از مسائل اخلاقی که جدای از آسیب‌های اخلاقی در حوزه فکر و منش و روحیات و رفتارهای اخلاقی خوارج و تکفیری‌های معاصر قابل ارزیابی اخلاقی است، جنبه حقوقی رفتارهای ایشان است که مسئله «مسئولیت اخلاقی» را به میان می‌آورد. قطعاً ایشان به‌نام اسلام و آموزه‌های اسلامی و به‌نام روش و شیوه پیامبر و سنت، دست به چنین اقدامات خشن و غیر اخلاقی می‌زنند و از این‌رو نام اسلام و پیامبر را خدشه‌دار کرده و خیل عظیم گروندگان به دین حق را ناکام خواهند گذاشت. بنابراین مسئولیت چنین بدنامی و این ناکامی افراد در یافتن طریق حق و گمراهی آنان از مسیر اسلام ناب متوجه ایشان خواهد بود.

خوارج و وهابی‌ها سهم بزرگی در خشن و بی‌منطق جلوه دادن اسلام بر جهانیان داشته‌اند. مطالعه و تحقیق در تاریخ پیدایش و عملکرد این دو گروه، این ادعا را به‌روشنی ثابت می‌کند. کشتار و قتل و عام مسلمانان و به‌خصوص شیعیان که خوارج و وهابی‌ان در طول عمر خود انجام داده‌اند بسیار وحشتناک است؛ مانند کشتارهای هولناک در نجد، حجاز و عراق و ... از میان آنان گروه‌های تندرو و خشنی مانند القاعده، طالبان و سپاه صحابه سر برآوردند؛ آنان با تربیت افراد ناآگاه و جاهل، حملات تروریستی و انتحاری را گسترش دادند؛ به‌طوری‌که هیچ‌جا دنیا از خطر تروریستی و حمله انتحاری پرورش‌یافتگان وهابی در امان نیست. اینان مشکلات بزرگی برای مسلمانان در تاریخ معاصر ایجاد کردند. می‌توان گفت قتل و خشونت لازمه جریان وهابیت است؛ به‌طوری‌که با شنیدن نام وهابی، ترور و خشونت نیز در اذهان، تداعی می‌شود. لذا با وجود اینکه دین اسلام، دین صلح و آشتی و پیامبرش پیام‌آور مهر و خوبی‌ها و رحمت برای عالمیان است، خشونت و انتحار از وهابی‌ها چهره‌ای خشن، تروریست، وحشی و عقب‌مانده از اسلام را در جهان ترسیم می‌کند. (اسدعلی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۳۰)

### تفاوت‌های این دو جریان افراطی

الف) تفکر خوارج، منطقه‌ای و بیشتر قومی بود ولی تفکر سلفی‌های تکفیری، جهانی و فرا قومیتی خوارج عصر علی علیه السلام بیشتر از دو قبیله بنی‌تمیم و نضیر بودند و اگر از اقوام و کشورهای دیگر هم حضور داشتند سران آنها و هسته اولیه تشکیل آنان، از این دو قبیله بود. اما سلفی‌های تکفیری و داعش از تمامی اقوام و ملت‌ها و کشورها نیرو دارند. یکی از تفاوت‌ها مربوط به زمان و مکان حضور خوارج در این دنیا است؛ چراکه خوارج در دوران حکومت امام علی علیه السلام و در کوفه و اطراف آن می‌زیستند و برای اسلام و مسلمین مزاحمت ایجاد می‌کردند؛ ولی سلفی‌های تکفیری در دوران معاصر و در ام‌القرای جهان اسلام یعنی مکه و در تمامی کشورهای اسلامی سبب ایجاد مزاحمت برای مسلمین هستند. (مطهری، ۱۳۴۹: ۱۱۰)

دیگر اینکه عقیده وهابیان از خوارج بدتر است؛ زیرا خوارج، گناهانی را مورد توجه قرار می‌دهند که تمام مسلمانان آنها را از کبایر می‌دانند، اما وهابی‌ها کارهایی را گناه کبیره و موجب کفر می‌دانند که اصلاً گناه نیست، بلکه مستحباتی است که بدون خلاف، سلف صالح از قبیل صحابه و تابعان و اشخاصی که بعدها آمدند به آن عمل می‌کردند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۴: ۲۷)

#### ب) حمایت خارجی از سلفی‌های تکفیری و عدم حمایت خارجی از خوارج

اگرچه خوارج انسان‌های متحجر بودند اما هیچ‌گاه دست دوستی به دشمنان قسم خورده اسلام در آن دوران ندادند و با آنها متحد نشدند ولی این گروه وهابیت با دشمنان اسلام در این دوران مانند آمریکا و انگلیس و رژیم صهیونیستی متحد شده‌اند و با آنها علیه مسلمانان کشورهای اسلامی همکاری می‌کنند و مانعی، برای دستیابی مسلمین به حقوق و پیشرفت‌شان هستند. تفاوت دیگر بین وهابیت و خوارج با توجه به زمینه پیدایش هر دو گروه این است که خوارج گروهی بودند با تقوا و پرهیزکار که در پی جستجوی حق و حقیقت دینشان دچار انحراف شدند درحالی‌که وهابیت از همان ابتدا در بسیاری از زمینه‌های اعتقادی طالب باطل بوده‌اند و آنها را یافته‌اند. خوارج آشکارا در برابر حکومت اسلامی ایستاده بودند و اصرار داشتند که تنها تفسیر آنها از دین درست است، درحالی‌که سلفی‌های تکفیری علاوه بر داشتن این‌گونه عقاید افراط‌گرایانه لباس نفاق نیز بر تن دارند. (مطهری، ۱۳۴۹: ۱۱۱)

البته در این باره ایراداتی را برخی مطرح کرده‌اند از جمله اینکه یاران نفوذی معاویه در بین خوارج وجود داشته‌اند که هرچند سازمان یافته نبودند و شاید از منظر اعتقادی دل‌بسته معاویه بودند اما در شکل‌گیری خوارج و صف‌آرایی آنان در برابر علی علیه السلام نقش تعیین‌کننده داشته‌اند، بنابراین برخی معتقدند این ویژگی را نمی‌توان جزء تفاوت‌های خوارج با سلفی‌های تکفیری دانست افرادی همچون اشعث بن قیس از این قسمند. علی علیه السلام، عبدالله بن عباس را به‌عنوان حکم پیشنهاد کرد؛ اشعث گفت: نه! به خدا سوگند، تا قیامت بر پا شود، نباید دو تن از مَضَر در این باب داوری کنند. اکنون که ایشان مردی از مَضَر را به داوری گزیده‌اند، تو مردی از یمن برگزین. علی علیه السلام گفت: «من بیم دارم که یمنی شما فریفته شود؛ زیرا عمرو کسی نیست که اگر در کاری به هوای نَفْس تن دهد، ذره‌ای از خدا پروا کند». اشعث گفت: به خدا سوگند! اگر یکی از آن دو یمنی باشد و داوری‌شان برابر با بخشی از خواسته ما نباشد، برای ما دوست داشتنی‌تر است از آن که هر دو مَضَری باشند و داوری‌شان برابر با بخشی از خواسته ما باشد. (المنقری، ۱۴۰۳: ۵۰۰)

#### نتیجه

افکار، عقاید و روحیات و عملکرد خوارج و تکفیری‌های معاصر را می‌توان از منظر اخلاقی مورد ارزیابی

قرار داد. دو گروه از نظر اعتقاد، رفتار و عملکرد شباهت‌های بسیار نزدیکی به هم دارند هر چند تفاوت‌هایی نیز دارند به‌همین سبب روشنگری و آگاهی‌بخشی بهترین روش در سیره علی علیه السلام در مقابله با جریان‌هایی مثل خوارج و سلفی‌های تکفیری است. زیرا با آگاه کردن مردم و افشای چهره غیر اسلامی این جریان‌ها، دیگر کسی جذب این گروه‌ها نمی‌شود و همین امر سبب تضعیف آنان خواهد شد. آن حضرت در مواجهه با خوارج جلسات متعدد مناظره و مذاکره تشکیل دادند. حتی پیک‌هایی برای ارشاد و هدایت آنان فرستادند؛ اما در نهایت وقتی از تمامی راه‌ها مأیوس شدند و خوارج دست به کشتار مردم زدند امیرمؤمنان علی علیه السلام مجبور شدند با آنان بجنگند.

ارزیابی اخلاقی این دو گروه که با رویکرد اخلاق فضیلت‌گرایانه صورت می‌گیرد و منطبق بر اخلاق فلسفی که در آن فضایل و ردایل به‌عنوان محک اخلاقی مورد توجه است می‌توان خوارج را به‌ویژه در انحراف فکری و خروج آنان از اعتدال عقلانی از یکسو و افتادن در دام تهور از سوی دیگر دانست. خروج فکری ایشان از اعتدال، آنان را دچار افتادن در دام کج‌فهمی و برخوردار شدن از عقاید و باورهای غلط ساخته است. بنابراین دست به ظاهرگرایی و عمل کردن به ظواهر آیات می‌زنند. این عقاید راسخ باطل، باعث شده اینان با حق محض دانستن خود، دیگر مسلمانان و به‌ویژه شیعیان را منحرف و مستوجب عقوبتی چون مرگ بدانند، لذا برخورداری از روحیه قتل و کشتن در آنان برگرفته از عقاید باطل آنان است که کشتار شیعیان را برای آنان سهل نموده است و با تهور و بی‌باکی تمام و برای پاداش الهی و رسیدن به فوز بهشت، خود را در مهلکه جنگ وارد می‌کنند و با کشتن افراد بی‌گناه دست به جنایات غیر اخلاقی بزنند.

از این جهت نمی‌توان رفتار آنان را براساس نوع نیت و عقایدشان اخلاقی دانست. دیدگاهی که بر اساس نسبیت‌گرایی اخلاقی هر عقیده و نوع اخلاقی را درست می‌داند در این زمینه نمی‌تواند پاسخ‌گو و اطمینان‌آور باشد. این نوع نسبیت‌گرایی واجد معیارهای عقلانی و فطری نیست و مردود است. از طرفی نقش نیت و قصد خیر، که خوارج و تکفیری‌ها بر اساس آن، چنین جنگ‌افروزی را به راه انداخته و بی‌مهابا و متهورانه خون بی‌گناهان را می‌ریزند، نیز محل خدشه و اشکال است و نمی‌توان چنین نیتی را مبتنی بر خیر و حق، تفسیر نمود چراکه مبانی نظری اسلام چنین عقاید و رفتارهای باطلی را بر نمی‌تابد و پس از اتمام حجت برای ایشان جایی برای حمل کردن نیت این گروه‌ها بر خیر نیست.

ارزیابی اخلاقی خوارج براساس اخلاق فضیلت‌گرا می‌تواند منجر به چالش‌های فراوان در عرصه بین‌المللی برای ایشان شود و زمینه آگاهی و فهم ملل از عقاید ایشان و تفاوت و تمایزشان با اسلام ناب را فراهم سازد. این مقاله با چنین بررسی به تمایز و تفاوت آنها با آموزه‌های اخلاقی اسلام پرداخت.

## منابع و مأخذ

۱. آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۷۱، ترجمه نهج البلاغه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.
۲. ابن ابی‌الحدید، فخرالدین ابوحامد عبدالحمید، بی‌تا، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳. اعثم الکوفی، ابو محمد احمد، ۱۳۷۲، الفتوح، محمد بن احمد مستوفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ اول.
۴. ابن حنبل الشیبانی، احمد، ۱۴۱۳ ق، مسند احمد، محمد ناصرالدین الألبانی، بیروت، المكتب الإسلامی.
۵. ابن مسکویه، ابوعلی، ۱۳۸۴، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم، زاهدی.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۵ ق، لسان العرب، بیروت، دار الحیاء التراث العربی.
۷. ابوزهره، محمد، ۱۹۶۸ م، تاریخ المذاهب الإسلامیه فی السیاسه و العقاید و تاریخ المذاهب الفقهیه، المطبعه الاولی، قاهره، دارالفکر العربی.
۸. اترک، حسین، ۱۳۹۳، «سیر تطور نظریه اعتدال در اخلاق اسلامی»، مجله پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز، ش ۱۴.
۹. اسدعلیزاده، اکبر، ۱۳۹۱، «بررسی تطبیقی ایده‌ها و رفتارهای خوارج و وهابیت»، فلسفه و کلام (سراج منیر)، س دوم، ش ۶، از ص ۱۱۱ تا ۱۳۶.
۱۰. اسدعلیزاده، اکبر، ۱۳۸۶، چالش‌های فکری و سیاسی وهابیت، تهران، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، چ دوم.
۱۱. اسماعیلی، حمیدرضا، ۱۳۸۹، القاعده؛ از پندار تا پدیدار (بررسی خاستگاه القاعده، جایگاه آن در تحولات منطقه و تأثیر آن بر اسلام‌گرایی)، تهران، موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، چ اول.
۱۲. المنقری، نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳ ق، وقعه صفین، عبدالسلام محمد هارون، قم، المكتبه المرعشی النجفی.
۱۳. امین، سید محسن، ۱۳۴۶ ق، کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب (وهابی‌ها)، حسینی آملی، بیروت، المجمع العالمی لاهل البیت، چ اول.
۱۴. بحرانی، میثم بن علی ابن میثم، ۱۳۷۵، شرح کبیر نهج البلاغه، قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی یحیی زاده، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چ اول.

۱۵. بخاری، محمدبن اسماعیل، ۱۴۰۵ ق، صحیح بخاری، بیروت، مکتبه الثقافیه.
۱۶. بینکافس، ادموند، ۱۳۸۲، *از مسئله محوری تا فضیلت محوری*، ترجمه حمیدرضا حسنی و مهدی علی پور، قم، دفتر نشر معارف.
۱۷. جعفری، سید محمد مهدی، ۱۳۸۱، *پرتوی از نهج البلاغه*، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ چهارم.
۱۸. جمعی از نویسندگان (مرکز پژوهش‌های اسلامی الغدیر)، ۱۳۸۴، *چهره واقعی وهابیت*، حبیب روحانی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چ ششم.
۱۹. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، ۱۴۲۲ ق، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالفکر، چ اول.
۲۰. حسینی دشتی، سید مصطفی، ۱۳۶۹، *معارف و معاریف (دائرة المعارف جامع اسلامی)*، تهران، موسسه فرهنگی آرایه، چ اول.
۲۱. دلشاد تهرانی، مصطفی، ۱۳۸۲، *رهزنان دین (آسیب شناسی دین و دینداری در نهج البلاغه)*، تهران، دریا، چ سوم.
۲۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۲، *لوح بینایی (تحلیل تاریخ حکومت امام علی علیه السلام با تأکید بر نهج البلاغه)*، تهران، دریا، چ اول.
۲۳. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، *لغت نامه دهخدا*، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ اول.
۲۴. رضوانی، علی اصغر، ۱۳۸۴، *سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات*، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چ پنجم.
۲۵. روحانی، حبیب، ۱۳۸۸، *چهره واقعی وهابیت*، مشهد، آستان قدس رضوی (انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی)، چ اول.
۲۶. زینی دحلان، احمد، ۱۳۷۵، *فتنه الوهابیت*، قادری برکاتی - قادری حبیبی، المطبه الاولى، استانبول (ترکیه)، وقف الاخلاص.
۲۷. صلابی، علی محمد محمد، ۱۴۳۳ ق، *مرتضی علی (اسمی المطالب فی سیره امیر المومنین علی بن ابیطالب)*، مطبعه الاولى، دمشق، دارالنوادر.
۲۸. علی زاده موسوی، سید مهدی، ۱۳۸۹، *سلفی‌گری و وهابیت (تبارشناسی)*، قم، تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ اول.

۲۹. فولادوند، محمد مهدی، ۱۳۷۳، قرآن کریم، تهران، انتشارات دفتر مطالعات و تاریخ اسلامی، چ اول.
۳۰. مشکینی، علی، ۱۳۶۳، بخشی از زیبای‌های نهج البلاغه، قم، انتشارات تبلیغات اسلامی، چ اول.
۳۱. متقی هندی، علی بن حسام الدین، ۱۴۲۴ ق، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۳۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۴۹، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، تهران، حسینیه ارشاد، چ اول.
۳۳. معروف الحسینی هاشم، ۱۳۷۰، زندگی دوازده امام، محمد رخشنده، تهران، انتشارات سپهر، چ اول.
۳۴. مک اینتایر، السدیر، ۱۳۷۶، «اخلاق فضیلت مدار»، نقد و نظر، ترجمه حمید شهریاری، ش ۱۴ - ۱۳.
۳۵. نیشابوری، مسلم بن حجاج، ۱۴۰۷ ق، صحیح مسلم، بیروت، مؤسسه عز الدین و دار الفکر، چ اول.
۳۶. هرسیج / تویسرکانی، حسین / مجتبی، ۱۳۹۲، چالش‌های وهابیت (ایران، جهان اسلام و غرب)، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، چ اول.
۳۷. هیثمی، ابوالحسن نورالدین، ۱۹۶۷ م، مجمع الزوائد، مطبعه الاولى، بیروت، دارالکتب العربی.